

جنگ اوکراین، جهان امروز و فمینیسم

گفت‌وگو با جودیت باتلر



ترجمه‌ی شیرین کریمی



جودیت باتلر سه دهه‌ی پیش با *آشفته‌گی‌های جنسیتی* (۱۹۹۰) افق‌های تازه‌ای در برابر نظریه‌ی جنسیت و فمینیسم گشود. او همواره برابری را در مرکز قرار می‌دهد. تمایز قائل نمی‌شود، زیرا مدافع این است که تمام زندگی‌ها ارزش یکسان دارند و این چیزی است که تخیل سیاسی باید آن را برگزیند. باتلر برای دریافت سی‌وسومین جایزه‌ی بین‌المللی کاتالونیا به بارسلونا رفته است، جایزه‌ای که به سبب «تعهد مدنی و سیاسی او به مبارزه با تمام انواع خشونت‌هایی که زندگی گروه‌های خاصی را مشروط و مقید می‌کند» به او اعطا شد. ساعاتی قبل، او [این گفت‌وگو](#) را با **ARA** انجام داد. او شکننده به نظر می‌رسد ولی وقتی صحبت می‌کند قدرت می‌گیرد. لبخندش رندانه است و آنچه را که درباره‌ی اهمیت مراقبت از یکدیگر موعظه می‌کند در عمل پیاده می‌کند. او به همه‌ی مایی که برای این گفت‌وگو حضور یافته‌ایم اهمیت می‌دهد.

• **جنگ پدیده‌ای تکراری در تاریخ است. اکنون جنگ در اوکراین و در سایر نقاطی که کم‌تر به چشم می‌آیند در جریان است. چطور می‌توان با امکان جنگ و با برحق بودن جنگ مبارزه کرد؟**

سؤال خوبی است. خب، مطمئن نیستم برای پوتین مهم باشد که جنگ او برحق است یا نه. چه‌بسا او به طرزی مؤثر دارد می‌گوید که اگر بخواهد، به هر دلیلی که بخواهد، جنگ بر پا می‌کند و از جامعه‌ی جهانی که [می‌خواهد] جلوی او را بگیرد سرپیچی می‌کند. همانا مسئله این است که چطور کسی را که برای هدف خودش خواستار استفاده از نیروی مرگ‌بار علیه غیرنظامیان بی‌گناه است متوقف سازیم. می‌توانیم هر تعداد مکانی را که این اتفاق در آن می‌افتد استثنا در نظر بگیریم، اما جنگ پوتین به طور خاص دهشتناک است به دلیل شمار افرادی که او کشته و نیز به دلیل شمار مهاجرانی که او تولید کرده است. فکر می‌کنم خیلی دشوار بتوان او را در برابر قوانین بین‌المللی یا قوانین پذیرفته‌شده درباره‌ی جنگ پاسخگو کرد، چراکه او به چنین قوانینی می‌خندد. او به چنین قوانینی اهمیتی نمی‌دهد. پس هیچ برحق‌بودنی

برای جنگ او وجود ندارد، این مایه‌ی لذتِ اوست. این دلخواه اوست. البته می‌تواند دلالی بی‌اورد؛ او معتقد است که ناتو به شیوه‌ای امپریالیستی پیش رفته؛ او معتقد است که او کراین، با متحدشدن با ناتو، نفوذ اروپا و آمریکا را وارد کرده و روح روسیه را به آرامی نابود خواهد کرد؛ او ارزش‌های سنتی، ارزش‌های روسیه و ارزش‌های مردسالارانه را حفظ می‌کند. دست‌کم این‌ها دلالی‌اند که او آورده است. و مهم است که توجه داشته باشیم که او فمینیسم و دگرباشی و مسائل جنسیتی را به‌منزله‌ی مسائل امنیت ملی می‌شناسد، گویی که امنیت روسیه به ما هو به چالش کشیده شده یا بالقوه می‌تواند به‌دست این تأثیرات غربی نابود بشود. در ذهن او همانا این تأثیرات خانواده‌ی مردسالار و نیز قدرت دولتی مردسالار را از بین خواهد برد.

• جنگ بسته به این است که چه کسی قدرت دارد و چطور آن را به کار می‌گیرد. مبارزه با این رهبران اقتدارگرا دشوار است.

ما یک ساختار حکمرانی سیاسی جهانی نداریم. من امید دارم که درون روسیه یک جنبش دموکراسی بتواند وجود داشته باشد که مردم خودشان اصرار بورزند که جنگ نمی‌خواهند، که آنها مخالف این جنگ‌اند، و خواهان مشارکت بیشتر در اداره‌ی کشورشان‌اند. امید دارم که ارتش سقوط کند یا ارتش از جنگ سرپیچی کند یا در انقلابی نرم سلاح‌هایشان را زمین بگذارند. زیبا نمی‌شود؟ اما می‌دانید، مردم به من می‌گویند که من بسیار ساده‌لوح و بسیار غیرواقع‌گرا هستم. من می‌گویم بله، اما خوب می‌شود اگر این ایده، این ایده‌ی غیرواقع‌گرا رایج شود، نه؟ گاه ما به قدری واقع‌گرا، استراتژیک و سخت‌گیر می‌شویم که فراموش می‌کنیم ایده‌آل‌هایی وجود دارد، نه؟ ما باید غیرواقعی را طلب کنیم، باید غیرواقعی را در ذهن‌مان داشته باشیم.

• اقتدارگرایی و راست افراطی ظهور کرده است. ما در برهه‌ی نسبتاً هراس‌آوری قرار داریم.

بله، ما در وضعیتِ پرمخاطره‌ای قرار داریم و صورت‌های جدید اقتدارگرایی را می‌بینیم. ما قدرت پوتین، اوربان، رژیم‌های اقتدارگرا در بلاروس، ترکیه و برزیل را می‌بینیم.

• و ۴۰٪ رأی برای مارین لوپن در فرانسه.

بله، من بحث‌هایی [در این مورد] داشتم چون بیشتر دوستانم رأی ندادند. ۲۳٪ رأی ندادند. ما پیشاپیش می‌دانیم که دموکراسی‌ها می‌توانند نابود شوند اگر مردم بخواهند. آنها می‌گویند: ما یک فاشیست می‌خواهیم. ما یک اقتدارگرا می‌خواهیم. آن شخص یا آن رژیم ما را به نظم اولیه بازمی‌گرداند. آن شخص یا آن رژیم ارزش‌های بنیادین ما را برمی‌گرداند، از ما در برابر خارجی‌ها و در برابر نامنی اقتصادی محافظت می‌کند. این قسم خیال‌پردازی‌های دست راستی است که به فاشیست‌ها اجازه می‌دهد به قدرت دست یابند، به همین دلیل است که چپ‌ها به تخیل بسیار قوی نیاز دارند زیرا آنها خیال‌پردازی قدرتمندی در باب بازگرداندن نظم دارند و ما به تخیلی بسیار قدرتمند نیاز داریم.

• و آیا شما نشانه‌هایی از وجود این تخیل می‌بینید؟

بله می‌بینم، به خصوص در جنبش فمینیستی نشانه‌ها را می‌بینم. وقتی در آرژانتین، شیلی، کاستاریکا و مکزیکو... بودم جنبش‌های فمینیستی‌ای را دیدم که قدرت بسیج کردن توده‌ها را داشتند. آنها مردم را به خیابان‌ها می‌آوردند. مردمی که خانه و محل کار خود را ترک می‌کنند و می‌خواهند به خشونت علیه زنان و به اقتدارگرایی پایان دهند. مردم شیلی نامزد دموکرات رادیکالی را برگزیده‌اند که با فمینیسم و دگرباشان پیمان وفاداری بسته است. ما باید به شیلی نگاه کنیم و از خود بپرسیم که آنها چطور این کار را انجام داده‌اند.

• اما تمامی این بسیج‌ها موقتی‌اند. اینها چه چیزی را می‌توانند تغییر

دهند؟

تمامی مبارزات موقتی‌اند، اما برای دموکراسی ضروری‌اند. وقتی می‌بینید که دموکراسی در خطر است، مجبورید مبارزه کنید و باز هم مبارزه کنید. این سخن آنجلا

دیویس و شانتال موف است که... دموکراسی مبارزه‌ای مداوم است. وضعیتی نیست که به آن برسید و بعد بتوانید به تعطیلات بروید. نمی‌توان آسوده‌خاطر شد. باید مبارزه کنید و بتوانید تهدیدهای دموکراسی را شناسایی کنید و با آنها مبارزه کنید. و در حال حاضر ما منظومه‌ی جدیدی از اقتدارگرایی داریم که از درماندگی اقتصادی، مهاجرت، تغییرات جمعیتی، ساختارهای خانوادگی، مناسبات جنسیتی و ... تغذیه می‌کند، باید راهی برای مقابله با آنها پیدا کنیم. اعضای جنبش «یک زن کم‌تر هم نه!» (Ni Una Menos یا Not one [woman] less) در آرژانتین چطور این کار را انجام می‌دهند.

• به نظر شما همه‌ی این ارزش‌های فمینیستی می‌تواند دموکراسی کامل‌تری به ما بدهد؟

فکر می‌کنم یکی از ارزش‌های کلیدیِ اندیشه و کردوکارِ فمینیستی ایده‌ی وابستگی متقابل است. ایده‌ی فردگرایی همواره ایدئولوژی مردانه (*masculinist*) بوده است. و فکر می‌کنم فمینیست‌ها مدتی مدید است که به این می‌اندیشند که چطور از یکدیگر مراقبت می‌کنیم. چطور به یکدیگر وابسته‌ایم؟ و به چه نوع ساختارهای اجتماعی‌ای نیاز داریم که مراقبت‌های بهداشتی، سرپناه و دستمزد مناسب تأمین شود، که زمینی که در آن زندگی می‌کنیم و به آن وابسته‌ایم به دست سموم، آلودگی‌ها و شرکت‌ها نابود نشود.

• پیش‌تر به بحران پناهندگی اشاره کردید. همبستگی‌ای که با اوکراینی‌ها نشان داده شد مهم است اما همبستگی مشابهی با سایر پناهندگان وجود نداشت. در این مورد نظرتان چیست؟

همه لهستان را تحسین کرده‌اند چون از مردم اوکراین استقبال کرده، اما همین لهستان مرزها را به روی افغان‌ها و سوری‌ها بست، گی‌ها، لژیبن‌ها و تراجنسیتی‌ها را منزوی کرده است. گاهی یک کشور با اینکه همدستِ کردوکارهای نابرابری است کار درست را انجام می‌دهد. آنها معتقدند مهاجران خوب و مهاجران بد وجود دارد، و

خوب‌هاشان به لهستانی‌ها شبیه‌اند. مثلاً می‌دانیم که با مهاجران افغان در سرتاسر اتحادیه‌ی اروپا بدرفتاری شده است. در آلمان مراکز پذیرش مجزا برای اوکراینی‌ها وجود دارد. آیا این سلسله‌مراتبی نژادی است؟ سلسله‌مراتبی وابسته به ملت‌ها است؟ باید مراقب باشیم و از خود بپرسیم که آیا فقط برای بعضی‌ها باید سرپناهی باشد، آیا زندگی‌هایی وجود دارند که نسبت به سایر زندگی‌ها ارزش بیشتری دارند، یا آیا افرادی هستند که می‌توان رهایشان کرد. این نابرابری بایست ما را به بازنگری در خط مشی سیاسی‌مان در مورد پناهندگی وادارد. با ادامه‌ی این جنگ و پیامدهایش، هیچ چیز مهم‌تر از این نخواهد بود که به یک خط مشی سیاسی پناهندگی به‌راستی عادلانه و به‌راستی منصفانه برای جهان بیندیشیم.

• **بحثی در جریان است در مورد این که زن بودن چه معنایی دارد و این مقوله شامل چه مواردی می‌شود، اما شاید به اندازه‌ی کافی درباره‌ی مردانگی‌های بدیل سخن گفته نشده است.**

فکر می‌کنم برخی از فمینیست‌ها این پرسش را طرح کرده‌اند که چه کسی می‌تواند ادعا کند که یک زن است. و آنهایی که نسبت به روندها در حقوق زنان شکاک‌اند تمایل دارند که فکر کنند زنان ترنس به‌سان آنهایی که در بدو تولد مؤنث قلمداد شده و زن‌اند زن نیستند. و نگران‌اند که این مقوله‌بندی بیش از حد شمولیت دارد. فکر می‌کنم این وظیفه‌ی ما فمینیست‌هاست که به تمام مقوله‌بندی‌ها پیمان شمولیت بیشتری بدهیم. بحث‌های بسیاری حول مردانگی (*masculinity*)، مردان ترنس و آنهایی که خودشان را در معنایی گسترده‌تر ترنس مذکر می‌دانند وجود دارد. حرفم این است که آنهایی که ترنس مذکر یا بوچ (*Butch*) یا به لحاظ جنسیت نامنطبق‌اند نیز در خیابان آزار می‌بینند. همانطور که می‌دانیم در آفریقای جنوبی جنبشی وجود دارد برای مخالفت با آنچه تجاوزِ اصلاحی به لزیب‌های بوچ، به زنان نرینه و به مردان ترنس نام گرفته است، این جنبش مخالف ایده‌ای است که طبق آن این افراد نیاز دارند به تصحیح‌شدن و بازگردانده‌شدن به جنسیت مناسب خودشان از راه خشونت و تجاوز. و ما می‌دانیم که آنها آزار می‌بینند. آنها در معرض تبعیض‌اند. آنها منقاد

بیماری‌سازی‌اند. منظورم این است که به این دلیل بایست در مورد نحوه‌ی رفتار با افراد نامنطبق با جنسیت با روش‌های پیچیده‌ای بیندیشیم. این فقط درباره‌ی گفت‌وگوهای فارغ‌بال ما درباره‌ی ضمیری که می‌خواهیم نیست، هرچند ضمایر می‌توانند مهم باشند. اما اینها پرسش‌هایی واقعی‌اند: کجا می‌توانی زندگی کنی؟ کجا می‌توانی استخدام شوی؟ در کدام خیابان‌ها می‌توانی راه بروی؟ در کدام خیابان‌ها هرگز نمی‌توانی راه بروی؟ دولت‌ات تو را چه می‌نامد؟ مجرم هستی؟ با توجه به برنامه‌های بهداشتی کشورت بیمار به شمار می‌روی؟ پس، اینها مسائل اصلی آزادی و برابری و رفاه ما هستند.

• **و چگونه می‌توان آزادی و برابری تمام این افراد را تضمین کرد؟ از راه قانون‌گذاری، از راه آموزش؟**

فکر می‌کنم ما در برابر خشونت به حمایت‌های قانونی قوی نیاز داریم، زیرا، در وهله‌ی اول، این یکی از راه‌های تصدیق وجود خشونت و تصدیق فراگیربودن خشونت است؛ دوم، راهی است برای اذعان این که باید با خشونت مخالفت کرد و آن را متوقف کرد، و برای اذعان این که خشونت در جهانی که ما می‌خواهیم در آن زندگی کنیم جایی ندارد. بنابراین، بله، فکر می‌کنم باید در هر سطحی از راه آموزش، از راه نهادهای مذهبی، از راه فرهنگ عامه و از راه بهداشت با آن مبارزه کرد.

• **به نظر شما متقاعد کردن نهادهای مذهبی که گاه حتی با خشونت از خانواده‌ی سنتی دفاع می‌کنند میسر است؟**

ما در عمل به کلیساها و اجتماعات نیاز داریم تا بخشی از این فرایند باشند. جناح راست اغلب مدعی است که نماینده‌ی مسیحیت است. اما مسیحیت هم مانند یهودیت و اسلام بسیار پیچیده است. و ارتدوکس‌ها نماینده‌ی تمام یهودیت نیستند و اسلام‌گرایان نماینده‌ی تمام اسلام نیستند و مسیحیان دست راستی نماینده‌ی تمام مسیحیت نیستند. باید از آنجا آغاز کنیم و بعد پرسش‌ها را روشن سازیم: چگونه از کودکان مان مراقبت کنیم؟ چگونه مراقب جوانان مان باشیم؟ چگونه محیط‌های

انسانی تری ایجاد کنیم؟ چگونه می‌توانیم به درک و شرح پیچیدگی سکسوالیته‌ی انسان و جسمیت‌یافتگی‌مان در جهان دست یابیم؟ من در این مورد گفت‌وگوهای زیادی داشته‌ام. نمی‌فهمم چرا خانواده‌ی سنتی احساس خطر می‌کند. خطر چیست؟ این‌که همسایه‌های شما مانند شما نیستند به این معنی نیست که نمی‌توانید یک خانواده‌ی سنتی داشته باشید. من هرگز نگفته‌ام که خانواده‌ی سنتی باید از بین برود. آنچه را نیاز دارید داشته باشید و به او که می‌خواهید عشق بورزید، اما شما نماینده‌ی تمام بشریت نیستید و شما نماینده‌ی آنچه خداوند می‌خواهد یا آنچه طبیعی است نیستید.

• گاه فمینیسم متهم می‌شود که در ایجاد صورت‌های جدید پردردن نقش داشته است.

جنبش فمینیستی همواره جنبشی بوده که در آن نقدهای درونی وجود داشته است. زن کیست؟ چه کسی یک زن به شمار می‌رود؟ آیا این جنبش زنان سفید است؟ آیا این جنبشی است که با زنان طبقه‌ی کارگر کار می‌کند؟ آیا به لحاظ منطقه‌ای مشخص است؟ آیا مربوط به آمریکای شمالی است؟ آیا اروپایی است؟ نخبه‌گرا است؟ این‌ها همه پرسش‌هایی‌اند که می‌توانیم طرح کنیم. آیا مربوط به غیرمعلولان (*able-bodied*) است، آیا لیبرال است؟ آیا با سرمایه‌داری بازار همدست است؟ قدرتمندترین صورت‌های فمینیسم آنهایی‌اند که می‌دانند چگونه همبستگی‌های هیجان‌انگیز، قانع‌کننده و فوری ایجاد و حفظ کند. آینده‌ی جنبش فمینیستی از اساس بسته به توانایی مستمر آن برای ایجاد همبستگی‌های قوی‌تر و حتی شگفت‌انگیزتر در میان منطقه و طبقه است. به نظرم کسانی که فمینیسم را به [جنبشی] هویت‌طلب (*identitarian*) یا طردکننده تقلیل می‌دهند، شاید پیچیدگی و تجلی‌های منطقه‌ای متنوع آن را بررسی نکرده باشند. فکر می‌کنم جنبش فمینیسم یکی از پویاترین و امیدوارکننده‌ترین جنبش‌های اجتماعی زمان ماست.